**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011019**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

صحبت سر روایتی بود که ازش ما می‌خواستیم برداشت کنیم که صدقه به نحو شرط نتیجه مثلاً اشکال ندارد. عبارت احمد بن محمد بن ابی نصر و صفوان از امام رضا بود.

الرجل یستحلف

روایت ۳۶088، صفوان بن یحیی و

«صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي الْحَسَنِ [الرضا] علیه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُسْتَكْرَهُ عَلَى الْيَمِينِ فَيَحْلِفُ بِالطَّلَاقِ وَ الْعَتَاقِ وَ صَدَقَةِ مَا يَمْلِكُ أَ يَلْزَمُهُ ذَلِكَ فَقَالَ لَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و وسلم وُضِعَ عَنْ أُمَّتِي مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَمْ يُطِيقُوا وَ مَا أَخْطَئُوا‌»

که خب صحبت این بود که مراد از این فیحلف بالطلاق چیست. ما عرض می‌کردیم این روایت می‌تواند ناظر به این حلف به طلاق یعنی حلف به طلاق دادن نه حلف به خود طلاق به معنای واقع شدن طلاق. صحبت این بود که آیا ما در روایاتمان یک همچین حلفی داریم؟ یعنی حلف به طلاق در تعبیرات عامه در روایات به معنای حلف به طلاق دادن. عرض کردیم حلف به معنای آن معنایی که ما در تصورمان هست که معنای سوگند هست در اینجا مراد نیست. حلف به معنای این هست که طلاق معلق به شیء، این حلف است. و آیا این طلاق معلق به یک شیء به نحو شرط نتیجه باید معلق باشد تا حلف صدق کند یا نه به نحو شرط نتیجه نباشد باز هم حلف صدق می‌کند. من مراجعه کردم به عبارت‌های فقهای خودمان و عبارت‌های فقهای عامه و اینها، دیدم حلف به طلاق و حلف به عتق و امثال اینها را در مواردی که به نحو شرط نتیجه هم نیست، به نحو شرط فعل هست تعبیر می‌کنند. روایاتی که آن روز مورد صحبت بود یادداشتش هم کردم. اصل مطلبش را عرض بکنم، یک روایتی هم هست در ذیل آن روایت می‌خواستم مطلب را بگویم حالا بعد روایتش را می‌خوانم. یک بحثی هست در میان عامه به نام حلف لجاج و قسم. این حلف لجاج و قسم چی است؟ می‌گویند گاهی اوقات نذر به شکل حلف در می‌آید. نذری که به شکل حلف در بیاید به آن می‌گویند نذر لجاج و غضب. می‌گوید و هو الذی یخرج. مغنی ابن قدامه، جلد ۱۱، صفحۀ ۳۳۳ هست. در بحث کتاب النذور. می‌گوید نذر اللجاج و الغضب و هو الذی یخرجه مخرج الیمین للحس علی فعل شیءٍ او المنع به غیر قاصد به للنذر و لا القربة فهذا حکمه حکم الیمین و قد ذکرناه فی باب الایمان.

در باب ایمان جزء نذر لجاج و غضب و اینها که می‌خواهد ذکر کند این هست، یکی از انواع نذرهایی که اینها واقع می‌دانند او تصدّق بملکه. نذر بغیر الله هست. این صفحۀ ۱۹۵ است. او بالحج و جملته انه اذا اخرج النذر مخرج الیمین بان یمنع نفسه او غیره به شیءً و او یحص به علی شیءٍ مثل ان یقول ان کلمت زیدا فلله علی الحج او صدقة مالی او صوم سنة فهذا یمین حکمه انه مخیر بین الوفاء بما حلف علیه فلا یلزمه شیءٍ و بین ان یحنث فتیخیر بین فعل المنذور و بین کفارة یمین و یسمی نذر اللجاج و الغضب و لا یتعین علیه الوفاء به و انما یلزم نذر التبرر. این اقسام نذر بعد ذکر می‌کند، یکی از نذرها، نذر تبرر است، می‌گوید نذر تبرر لازم الوفاء هست و الا نذر لجاج و غضب لازم الوفاء نیست. و سنذکر فی باب. آن روایتی که خواندم و ان کان فی غضب آن روایت که خواندم، این می‌گوید ولو این نذر غضبی است که ذاتاً هم صحیح نیست ولی این اصلاً منظورش این مورد نیست. آن روایتی که فی غضب خواندم یعنی این نذر ولو نذر کرده، از دو جهت اشکال دارد. یکی این که نذر الغضب است، نذر الغضب نافذ نیست عند الشیعة، از طرف دیگر منهای بحث نذر غضب بودن آنجا اصلاً مرادش چیز دیگری است، آن روایتی که خواندم.

و هذا قول عمر و ابن عباس و ابن عمر و عایشه و حفصه و زینب بنت ابی سلمة و به قال عطاء و طاووس و عکرمه و قاسم، حسن، جابر بن زید، نخعی، قتاده، عبد الله بن شریک، شافعی، عنبری، اسحاق، ابو عبید، ابو ثور و ابن المنذر و قال سعید بن المصیب لا شیء فی الحلف بالحج و عن الشعبی و الحارث الاکلی و حماد و حکم لا شیء فی الحلف بصدقة ماله. حلف بصدة ماله. حلف بصدقة ماله اینها همه از همان، یعنی طرف می‌گوید اگر فلان کار را بکنم لله علیّ ان اتصدق. لان الکفارة انما تلزم بالحلف بالله تعالی لحرمة الاثم و هذا ما حلف باسم الله و لا یجب ما سمّاه لانه لم یخرجه مخرج القربة و انما التزمه طریق العقوبة فلم یلزمه و قال ابو حنیفة و مالک یلزمه الوفاء بنذره لانه نذر فیلزمه الوفاء به کنذر التبرر و روی نحو ذلک کعن الشعبی. که در واقع این مورد بحث هست که این داخل در نذر است یا داخل در یمین است. اکثریت اینها می‌گویند داخل در یمین هست، یک عدۀ کمی هم که ابو حنیفه و مالک هستند آن را داخل در نذر می‌دانند. بعد لنا ما رُوی امثال اینها استدلال‌هایی می‌کند اینها قائل به این هست که یمینٌ، می‌گوید لأنّ یمینٌ فیدخل فی عموم قوله تعالی و لکن یؤاخذه ؟؟؟ الایمان فکفارة اطعام عشرة مساکین و دلیل انه یمین انه یسمی بذلک. و یسمی قائله حالف فحلفه و فارق نذر التبرّع لانه قصد به التبرع الی الله و البر و لم یخرج مخرج الیمین و ههنا خرّج مخرج الیمین و لم یقصد به قربة و لا برّاً فاشبه الیمین من وجهٍ و النذر من وجهٍ فخیّر بین الوفاء به و بین الکفارة و عن احمد روایة ثانیة أنه ستعین الکفارة و لا یعیذ الوفا بنذره و هو قول لبعض اصحاب الشافعی لانه یمین و الاول اولی لانه انما التزم فعل ما نذر فلا یلزم اکثر من کنذر التبرر و فارق الیمین بالله تعالی لانه اقسم بالاثم المحترم فاذا خالف لزمته الکفارة تعظیما للاثم بخلاف هذا.

شاگرد: شاهدی که نتیجۀ فعل کجا می‌شود؟

استاد: اصلاً خود این می‌گوید فلله علیّ دیگر. ان کلّمتُ زیداً فلله علیه الحج. اصلاً خود صورت مسئله‌اش این است. می‌گوید این یمین است. اگر بگوید ان کلّمتُ زیداً فلله علیّ الحج این خودش یمین است، او تصدّق بملکه را معنا این می‌کند. نذر تصدّق را اینجور معنا می‌کند. در کتاب‌های ما هم همین مطلب آمده، من حالا دو تا عبارت را اینجا بخوانم. یکی در بحث ایلاء. ایلاء یکی از اقسام یمین است دیگر. ایشان می‌گوید که مبسوط، جلد ۵، صفحۀ ۱۱۹ می‌گوید اذا قال ان عصبتکِ فلله علیّ صوم هذا الشهر کله لم یکن معلی ان عند بعضهم و کذلک عندنا لانها یمین بغیر الله فلله علیّ صوم هذا الشهر، می‌گوید این یمین بغیر الله است. لله‌اش در واقع آن نذری هست که اخرج مخرج الیمین. و کذلک عندنا لانها یمین بغیر الله، مبسوط جلد ۵، صفحۀ ۱۱۹. بعد صفحۀ ۱۲۰، این بحث مفصلی دارد آنها تا آخر بحثش صفحۀ ۱۲۰ می‌گوید فاذا تقرر انه لا یکون معلیا فهو ناظر نذر لجاج و غضب. داخل در آن بحث نذر لجاج و غضب هست. کقوله عند خلط الدار فلله علیّ صوم شهرٍ. از عبارت‌هایشان ادامه‌اش را هم نگاه کنید کاملاً پیداست که به نحو شرط نتیجه لازم نیست باشد تا یمین صدق کند. همین مقدار که به نحو شرط فعل هم باشد یمین صدق می‌کند. باز در مبسوط در صفحۀ ۱۲۴ حالا می‌آید تا می‌گوید که و ان کان نذر لجاجٍ یمنع به نفسه او یوجب علیها فعل شیءٍ کالایمان مثل ان یقول عند خلط الدار فلله علی عتق عبدی و ان لم ادخل الدار فلله علی کذا.

مبسوط، جلد ۵، صفحۀ ۱۲۴.

یک عبارت دیگری که یک قدری از این عبارت هم از جهتی بهتر هست در انتصار سید مرتضی، صفحۀ ۳۵۲ هست. یک بحث مفصلی شبیه اینها دارد، من از اوّل بحث نمی‌خوانم از وسط‌های بحث می‌خوانم.

«و قال أبو حنيفة: إذا حلف بصدقة جميع ماله ثم حنث فعليه أن يتصدق بجميعه»

حلف بصدقه را چجوری معنا می‌کند؟ یعنی می‌گوید اگر فلان، حالا لله علیّ هم به کار نبرده، لازم نیست لله بگوید. اگر بگوید که من اگر فلان کار را بکنم فعلیّ ان اتصدق. این خودش یمین به صدقه است. حلف به صدقه لازم نیست حلف به نحو شرط نتیجه باشد. فعلیه ان یتصدق بجمیعه.

«و قال الشافعي: يجب عليه إذا حنث كفارة يمين»

بعد یک سری بحث‌هایی می‌کند. می‌گوید: «و أما العتق و الصدقة ففي أصحابنا من يفتي بأنه إن أخرج ذلك القول مخرج اليمين كان لغوا باطلا لا حكم له، و إن أخرجه مخرج النذر كان له حكم النذر، و وجب عليه العتق و الصدقة إذا كان ما علقه به من الشرط.»

یعنی اگر آن ما علقه به من الشرط تحقق پیدا کند.

بعد: «و هذا غير صحيح»

و مفصل بحث‌هایی در مورد اینها ذکر می‌کند.

«و هذا غير صحيح، لأن النذر عند جميع أصحابنا من شرطه أن يقول الناذر:

لله تعالى علي كذا إن كان كذا، فإذا قال: عبدي حر إن كان كذا أو مالي صدقة، و قصد النذر دون اليمين فلا يكون ناذرا، إلا أن يقول: لله علي صدقة مالي و عتق عبدي، فإن لم يقل ذلك لم يكن ناذرا»

«لم يكن ناذرا» یعنی نذر شرعی نیست. نذر شرعی که مشروع باشد و اثر داشته باشد باید لله علی باشد.

«كما لا يكون حالفا.»

حلف شرعی هم نیست.

«و الدليل على أن ذلك ليس بيمين و لا يلزم فيه حنث: إجماع الطائفة، و إجماعهم حجة. و أيضا فلا خلاف في أن الحالف بغير الله تعالى عاص»

اینها حلف بغیر الله. این که طرف نذر کند تمام اینها آن حلف به صدقۀ جمیع مال چه به شکل، در غالب نذر گنجانده بشود، چه در غالب حلف گنجانده بشود هیچکدامشان نفوذ ندارد.

که اگر صدر و ذیل این عبارت را ببینید تقریباً روشن است که اگر فلان کار را بکنند فعلیّ ان اتصدق، این حلف به صدقه است. حلف به صدقه لازم نیست به نحو فعلیّ صدقة مالی به نحو شرط نتیجه باشد که مالم صدقه باشد. نه، فعلیّ صدقة کما این که طلاق هم می‌تواند به این معنا باشد، فعلیّ طلاق امرأتی همین مقدار این حلف به طلاق است. حلف به طلاق به نحو شرط نتیجه لازم نیست، همین به نحو شرط فعل هم هست. یک روایتی بود حالا روایتش را پیدا بکنم. آن روز کلاس راهنما هم روایتش را خواندیم. حلف به نتیجه. حلف به غیر الله صحیح نیست آن بحث بود.

شاگرد: این که می‌خواهید حلف به نحو شرط فعل شامل می‌شود برای این که یلزمه ذلک ؟؟؟، فعل را یعنی

استاد: می‌گوید یلزم ان یتصدق اصلاً، نه من می‌خواهم بگویم که این روایتی که اینجا هست این روایت آن چیزی که مسلم هست که حلف به صدقه باطل است به نحو شرط نتیجه‌اش باطل است. اما به نحو شرط فعل این که ذاتاً باطل باشد آن را ما دلیل نداریم که ذاتاً باطل باشد. بنابراین این روایت صفوان و احمد بن محمد بن ابی نصر آن دلیل بر این نیست که به نحو شرط نتیجه اگر باشد ذاتاً صحیح است. این ممکن است ناظر به همان بحث شرط فعلش باشد که به جهت اکراه اینجا باطل شده، که اگر اکراهی نبود آن صحیح نبود. حالا روایتش را بعد پیدا می‌کنم. روایت مسعدة بن صدقة. حالا بعد روایت‌هایش را می‌خوانم.

پس بنابراین آن نکته‌ای که می‌خواهم اینجا عرض بکنم این هست که به نظر می‌رسد که این روایت آن توجیهی که ما می‌کردیم در مورد این روایت احمد بن محمد بن ابی نصر و صفوان بن یحیی توجیه درست‌تری است. اصلاً خلاف ظاهر هم نیست. یستکره علی الیمین در آن نخوابیده که آن یمین باید به نحو شرط نتیجه باشد. می‌تواند به نحو شرط فعل باشد، حلف بالصدقة یعنی به نحو مشروط صدقه دادن را به عهده گرفته است. صدقه دادن را، نه صدقه بودن را. صدقه دادن را به عهده گرفته است. این اگر اکراهی نباشد صحیح است، مانعی ندارد. البته نذر شرطش قصد قربت و آنهاست، با فرض این که قصد قربت و سایر شرایط نذر وجود داشته باشد. اینجا چون اکراهی هست اکراه باعث می‌شود که نذر باطل باشد. اینجا ازش استفاده نمی‌شود که نذر به نحو شرط نتیجه موضوع کلام بوده، حلف به نحو شرط نتیجه که اصلاً روایت مشکلی داشته باشد. دیگر آن توجیهاتی که بگوییم مربوط به ا یلزمه ذلک یعنی آیا به خاطر این حلفی که خورده مؤاخذه می‌شود؟ این خیلی یک خلاف ظاهری هست که از باب ناچاری ا یلزمه ذلک را به آن معنا می‌گرفتیم. اما اگر ا یلزمه ذلک یعنی آیا واجب است صدقه بدهد؟ واجب است آن فعلی را که متعلق حلف قرار داده یعنی جزاء حلفش قرار داده. آمده گفته اگر فلان کار را انجام بدهی، اگر مثلاً از شهر خارج بشوی یکی از چیزهای خیلی مهمی که زمان‌های قدیم بوده عرض کردم این حلف‌ها برای این که افرادی را که بر علیه حکومت‌ها قیام می‌کردند اینها اینها را می‌گرفتند می‌گفتند باید قسم بخوری که اگر بار دیگر از این غلط‌ها بکنی مثلاً زن مطلقه باشی. این یک جور دیگر ممکن است باشد ممکن است این که قسم بخوری که اگر بار دیگر بر علیه حکومت اقدامی کردی واجب باشد برایت طلاق دادن زنش. می‌گوید چون این اکراهی است آن وجوب طلاق نمی‌آید. این در واقع حلف به نذر به این شرط.

شاگرد: آنجا که فرمودید با فعل هم حرام هست و آن عبارات شیخ و اینها هم علت بطلانش را قبول کرده اینجا می‌فرماید حرام هم هست ولی باطل نیست. طبق توجیه شما می‌خواهید بفرمایید باطل نیست ولی حرام است.

استاد: بحث سر این هست البته اینها اگر سایر شرایط نذر را داشته باشد

شاگرد: قاعدتاً وقتی حرام باشد

استاد: نه ببینید این به نذر به نحو نتیجه حرام است، نذر فعلش اصلاً حرام نیست. آن که حرام هست به نحو

شاگرد:

استاد: اینها معلوم نیست که اصلاً، یعنی مورد بحث هست که این نذر است یا حلف است. اگر حلف باشد حرام است ولی ممکن است این مراد از یمین، یمین ظاهری است یعنی همین یمین لجاج و غضب. که این یمین لجاج و غضب مورد بحث هست که این یمین است یا نذر است. اگر یمین باشد هم حرام است هم باطل است، طبق مذهب شیعه. ولی ممکن است این یمین تلقی نشود، همان نذر باشد که طبق فتوای ابو حنیفه و مالک که آنها صحیح می‌دانند. ما نذر اگر باشد نذر لله علیّ هم داشته باشد صحیح هم هست، هم صحیح است هم هیچ مشکلی ندارد. یعنی بحث سر این هست که این شیءای که این مدلی هست این شیء نذر تلقی می‌شود یا یمین تلقی می‌شود. اگر یستکره علی الیمین یعنی آن چیزی که به حسب ظاهر یمین است. یعنی آن چیزی که شکل ظاهری‌اش، یعنی نذری که اخرج مخرج الیمین، که حالا مورد اختلاف هست که آیا این واقعاً یمین تلقی می‌شود یا واقعاً نذر تلقی می‌شود. علی ای تقدیر من این را می‌خواهم بگویم. من می‌خواهم بگویم این در مورد نذر لجاج و غضب که یعنی نذری که صورت ظاهریه‌اش یمین است. این که اینجا امام علیه السلام استدلال بکند به اکراه خیلی طبیعی است. چون ظاهرش، یعنی آن منهای اکراهش مورد بحث است که آیا این یمین هست که باطل باشد یا نذر است که صحیح باشد. در صورتی ما می‌توانستیم بگوییم که این نذر، این اوّلاً یمین واقعی باید بدانیم. این ممکن است این روایت ناظر به همین چیزهایی هست که اسمش را یمین گذاشتند، قیافه‌اش قیافۀ یمین است و مورد بحث هست که واقعاً یمین است یا واقعاً نذر است. مراد این باشد، می‌خواهم بگویم این روایت در واقع دقیقاً نذر لجاج و غضب است. نذر لجاج و غضب این هست که نذر به شکل، به صیغۀ یمین قرار می‌گیرد، در قالب یمین قرار می‌گیرد لحص الغیر علی. یا در حص خودش یا در حص غیر. عبارت را خواندم. اذا اخرج النذر مخرج الیمین بان یمنع نفسه او غیره به شیءً او یحص به علی شیءٍ. من در واقع به خاطر اکراه دیگری خودم را یک چیزی را به گردن خودم می‌گذارم. این مورد صحبت هست که این حقیقتش نذر است یا حقیقتش یمین هست یا یک چیز بین بین هست، امثال اینها. صحبت سر این است که این چیزی که حقیقتش نذر است، حقیقتش یمین است، بین بین است، اگر این اکراهی شد، خب طبیعی هست که امام علیه السلام این اکراهی را بگوید این باطل است. به جهت اکراه باطل است. چون ذاتا-اش اختلافی است که آن حقیقت این شیءای که انجام داده این صورت یمین واقعاً یمین است یا واقعاً نذر است؟ کما این که آن و ان کان فی غضبٍ که آن روایت را خواندم، روایت 36281. روایت عبد الرحمن بن حجاج.

«سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ امْرَأَةٍ حَلَفَتْ بِعِتْقِ رَقِيقِهَا أَوْ بِالْمَشْيِ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ أَنْ لَا تَخْرُجَ إِلَى زَوْجِهَا أَبَداً وَ هُوَ بِبَلَدٍ غَيْرِ الْأَرْضِ الَّتِي هِيَ بِهَا فَلَمْ يُرْسِلْ إِلَيْهَا نَفَقَةً وَ احْتَاجَتْ حَاجَةً شَدِيدَةً وَ لَمْ تَقْدِرْ عَلَى نَفَقَةٍ فَقَالَ إِنَّهَا وَ إِنْ كَانَتْ غَضْبَى»

«وَ إِنْ كَانَتْ غَضْبَى» یعنی چی؟ یعنی می‌گوید ولو این که این حلف، حلف غضب است، نذر غضب است، و نذر غضب درست نیست، آن اشکال دارد. یعنی لا اقل اختلافی است که درست است یا درست نیست، آن بحث‌های نذر.

«فَإِنَّهَا حَلَفَتْ حَيْثُ حَلَفَتْ وَ هِيَ تَنْوِي أَنْ لَا تَخْرُجَ إِلَيْهِ طَائِعَةً»

اصلاً دو تا مشکل دارد. یک مشکل، مشکل حلف نذر الغضب هست، یک مشکل این است که اصلاً صورت حلفش این مورد را نمی‌گیرد. این را من می‌خواهم بگویم در واقع این صورت مسئلۀ موردی که روایت صفوان و بزنطی از امام رضا دارند نذر الغضب بوده که نذر الغضب طبق فتوای معروف عامه یمین است و آنها یمین می‌دانند. که البته مورد اختلاف هست که آیا این یمین است، نذر است، بینابین است، چی است؟ امثال اینها. امام علیه السلام می‌گوید این شکلی که این پدیده‌ای که در صحت و بطلانش اختلافی است، این وقتی اکراهی باشد چون رفع ما اکره علیه، پس باطل است. اینجا دیگر ما نمی‌توانیم اثبات کنیم که، مشکلی ندارد، یعنی خیلی هم طبیعی هست و درست هست که استدلال به اکراه بشود. چون بطلان ذاتی‌اش ثابت نیست، مسلم نیست. ممکن است باطل باشد، ممکن است صحیح باشد، بستگی دارد که ما تحلیلمان از این پدیده این را نذر بدانیم که صحیح باشد اگر لله علیّ در آن گنجانده باشد، یا یمین بدانیم که باطل باشد، یمین بغیر الله است و باطل باشد. یا بینابین بدانیم که از جهتی صحیح است از جهتی باطل است امثال اینها. هر یک از اینها باشد چون اکراهی است باطل است.

شاگرد: ولی امام که مردد نیست که

استاد: امام علیه السلام استدلال به آن امر مسلم دارد می‌کند. لازم نیست تکلیف آن را روشن کند که این حالا ذاتاً صحیح است. چون بحثش آن چیزی که محط نظرش هست آن که اکراه شده. ذاتاً هر چی می‌خواهد باشد باشد. ذاتاً صحیح است، باطل است، بینابین است هر چی می‌خواهد باشد. اکراهی باطل است. این که امام علیه السلام به امر مسلم استناد کند خیلی روشن‌تر از این است که بگوید امری که بالأخره اختلافی است امثال اینها. به خصوص بببینید اینها.

شاگرد: به هر صورت یک خلاف ظاهری مرتکب شده

استاد: نه هیچ خلاف ظاهری مرتکب نیست، مطلقا خلاف ظاهر نیست. یستحلف علی الیمین درش نخوابیده که یمین، یعنی آن چیزی که جامعه یمین می‌داند.

شاگرد: سؤال را مطلق گذاشته. یعنی آن فرض شرط چیز را هم می‌گیرد دیگر

استاد: خب اگر آن هم باشد بعضی صورش باطل است بعضی صورش صحیح است. یعنی آن چیزی که در همۀ صورش علت بطلان است اکراه است. باز هم خلاف ظاهر نیست. در صورتی خلاف ظاهر بود که آن مطلب همۀ صورش باطل باشد. بگوییم آن چیزی که ذاتاً در همۀ صور باطل است چرا به اکراه تمسک شده؟ این گیر داشته باشد. ولی یک موضوعی هست، بعضی صورش علیٰ بعض المبانی باطل است.

شاگرد: ظاهر اوّلی‌اش هم شرط نتیجه نیست الفاظش.

استاد: نه، ظاهرش هم شرط نتیجه نیست. عرض کردم یمین همۀ، چه به نحو شرط فعل باشد، چه به نحو شرط نتیجه باشد یمین است. یمینی که نذر لجاج و غضب یمین است، عبارت‌ها را خواندم دیگر که اینها نذر لجاج و غضب این به نحو شرط فعل است ولی چون به صیغۀ، در قالب یمین او را قرار داده اینها می‌گویند احکام یمین را دارد، یا بینابین، بعضی‌ها کاملا احکام یمین را به آن دادند، بعضی‌ها بینابین، حکم بینابینی را به آن دادند. پس بنابراین این هیچ خلاف ظاهری هم ما مرتکب نمی‌شویم و کاملاً هم درست است و بنابراین استدلالش. و بعد این را هم می‌خواهم عرض بکنم و این روایت هم دلیل حتی بر مسلک شیخ هم نیست. شیخ به این روایت استناد کرده بود برای این که در مورد شرط نتیجه می‌گوید این شرط نتیجه ذاتاً ولو باطل است ولی از این روایت استفاده می‌شود که شرط نتیجه به جهت اکراه واقع نشده نه ما می‌گوییم این معلوم نیست ناظر به شرط نتیجه باشد. این می‌تواند ناظر به این باشد که ا یلزمه ذلک این این هست که آیا لازم هست آن کار را انجام بدهد؟ یا لازم نیست. این نکته را هم ضمیمه بکنم، آن این است که ا یلزمه ذلک اگر، یلزم یعنی آیا واجب هست آن صدقه و طلاق را انجام بدهد؟ خود ا یلزمه ذلک معنایش این است که اختصاص پیدا می‌کند به شرط فعل. ا یلزمه ذلک یعنی آیا واجب هست آن صدقه یا حلفی را که به آن قسم خورده انجام بدهد. سؤال سائل ولو ابتداءً مطلق است ولی یلزمه ذلک آن را مقیدش می‌کند. یلزمه ذلک می‌گوید به نحو شرط فعل بوده نه به نحو شرط نتیجه. ما حصل این می‌شود، سائل سؤال می‌کند نذر لجاج و غضب که به صیغۀ یمین صورت گرفته آیا این در ظرف اکراه نافذ هست که ملزم باشد انسان آن را انجام بدهد؟ یا ملزم نیست؟ امام علیه السلام می‌گوید ملزم نیست.

شاگرد: این روایت ۳ تا گیر دارد، یکی نذر و یمین بودنش است، یکی فعل و نتیجه بودنش است، یکی اکراهی بودنش است. شما می‌گویید اکراهی بودن متفق علیه است به خاطر همین حضرت این را گفتند.

استاد: نه، اصلاً می‌گوید سؤال سائل نذر فعل است.

شاگرد: اصلاً آن را کار ندارم. من می‌خواهم بگویم این سومی هم در جامعۀ مسلمان‌ها اختلافی است.

استاد: نه، در جامعۀ اسلامی اختلافی است ولی امام علیه السلام به استدلال خودش دارد می‌کند. دقت نکردید. صورت مسئله، صورت اکراه است. این صورت اکراه امام علیه السلام می‌گوید اکراه منشأ بطلانش است. بله، اکراه منشأ بطلان است. حالا من آن که تصویر می‌کنم اصلاً می‌گویم نذر فعل است. این نذر فعل ذاتاً اصلاً باطل نیست.

شاگرد: قسم به غیر خدا بودن هم در آن هست.

استاد: نه، ممکن است باشد، ممکن است نباشد.

شاگرد: قاعدتاً باید از یک چیزی سؤال کرده باشند که در نزد آنها صحیح باشد دیگر. اساساً می‌خواهند بفرمایند اطلاق ندارد اصلاً سؤال. یعنی آنها در ذهنشان این بوده که به شرط نتیجه حرام بوده

استاد: آنها هم. مطلب را بگیرید. عرض من این هست یک بار دیگر مطلبم را تکرار کنم. من می‌خواهم بگویم این روایت صورت مسئله، صورتی هست که این بنده خدا نذر لجاج و غضب خورده، اکراهاً. و نذر لجاج و قسم هم این هست که معلق علیه فعلی از افعال است گفته اگر این کاری که شما مایل نیستید آقای مُکره من انجام بدهم فعلیّ ان اتصدق کذا و کذا. یا لله علیّ، حالا لله را گفته باشد یا نگفته باشد آنش خیلی مهم نیست در این نذر لجاج و غضب بودن. فرض کنید گفته لله علی ان اتصدق بمالی. این چون اکراهی هست باطل است. و ذاتاً. اگر اکراهی نبود اصلاً صحیح بود. یعنی می‌توانست، ممکن بود صحیح باشد. اگر این را داخل در نذر می‌دانستیم و یمین نمی‌دانستیم. این که ذاتاً این صحیح هست یا صحیح نیستش اختلافی است. ولی در این که، یعنی صحیح بودن یا صحیح نبودنش اختلافی است، یعنی معلوم نیست. امام علیه السلام نمی‌خواهد تکلیف آن مطلب را روشن کند. که آیا این نذر لجاج و غضب داخل در نذر است، داخل در یمین است، می‌گوید حالا به آنها چه کار داریم؟ هر چی می‌خواهد باشد باشد، بالأخره اکراهی است. بالأخره باطل است حالا ذاتاً هر چی می‌خواهد باشد باشد. لازم نیست امام علیه السلام تکلیف این که نذر لجاج و غضب داخل در نذر است تا صحیح باشد اگر لله در آن باشد. یا داخل یمین است تا باطل باشد آن را تعیین تکلیف کنیم. اینجا نذر لجاج و غضبی هست که به خاطر یک مشکل روشن باطل است. آن که اکراهی است. امام علیه السلام به جنبۀ مسلمش تکیه می‌کند آن جنبۀ غیر مسلم را هم نمی‌خواهد تکلیفش را روشن کند. باید حتماً تکلیف آن را روشن کند چون مورد سؤال آن نیست، مورد سؤال را باید امام تعیین تکلیف کند. مورد سؤال تعیینش را روشن کرده، حالا ذاتاً نذر لجاج و غضب صحیح هست، صحیح نیست، امثال آنها، آنها وظیفه ندارد امام علیه السلام تعیین کند. در نتیجه می‌خواهم بگویم این روایت با این تفسیری که ما عرض می‌کنیم هیچگونه مخالفت ظاهری در آن مرتکب نمی‌شویم. مطلب این که در حدیث رفع مربوط به مؤاخذه نیست ما مربوط به مطلق رفع آثار هست از آن هم نمی‌شود استفاده کرد. بنابراین ازش هم هیچ مشکلی. این حدیث رفع ما می‌گوییم ظاهر حدیث رفع حالا در جای خودش هم بحث کردیم که ظاهر حدیث رفع نفی مؤاخذه است و غیر از این استفاده نمی‌شود و این روایت هم برای نفی مطلبی که شیخ انصاری، شیخ انصاری هم ظاهراً ذاتاً استظهارش نفی مؤاخذه است، این روایت باعث شده که از آن نفی مؤاخذه دست بکشد. می‌گوید از این روایت استفاده می‌شود که اعم است. نه این روایت کاشف از اعم بودن نیست. این نتیجۀ بحث ماست. یک نکتۀ دیگری برای جمع‌بندی بحث می‌خواهم بگویم نذر صدقه، حالا آن را فردا ان شاء الله عرض بکنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان